

میرزا ابنویس: سلام خدمت ابوشهرزاد طنزنویس. مدتی است از شما و قصه‌های این‌وری‌تان خبری نیست نگران شدیم گفتیم «تکند اتفاقی برای حضرت‌عالی افتاده باشد» و آمدیم به شما سری بزنیم؛ هم از صحت مزاج حضرت‌عالی مطمئن شویم هم گپی دوستانه در قالب مصاحبه داشته باشیم.

ابوشهرزاد: تو خیال کردی پینوکیو فقط توی قصه‌هاست؟

میرزا ابنویس: منظورت چیه؟

ابوشهرزاد: منظورم همان قسمت است که دروغ می‌گویی و دماغش دراز می‌شود. واقعا تو از نبودن من نگران شدی؟

میرزا ابنویس: خب، راستش سردبیر بیش‌تر نگران شد. هرچه هم بهش گفتم خودم جای خالیخ را پر می‌کنم گوش نداد و گفت: برو ببین چه مرگش شده. بگذریم، معمولا رسم است مصاحبه با معرفی و آشناکردن مخاطبان با مصاحبه‌شونده آغاز می‌شود آقای ابوشهرزاد نمی‌خواهید خودتان را معرفی کنید؟

ابوشهرزاد: با کمال میل؛ من ابوشهرزاد هستم.

میرزا ابنویس: نه، منظورم از آن لحاظ بود.

ابوشهرزاد: از آن لحاظ هم ابوشهرزاد هستم.

میرزا ابنویس: منظورم این است که کمی بیش‌تر درباره خودتان توضیح دهید؛ مثلا از کی و چرا ابوشهرزاد شدید اصلا ابوشهرزاد یعنی چه؟

ابوشهرزاد: ابوشهرزاد یعنی پدر شهرزاد و من از وقتی یادم هست ابوشهرزاد بودم و درمورد پرسش دیگران باید بگویم مگر کسی از تو می‌پرسد چرا میرزا ابنویس شدی که از من می‌پرسی چرا ابوشهرزاد شدم؟

میرزا ابنویس: داری حوصله‌ام را سر می‌بری. اصلا بگذریم؛ به نظر می‌رسد اسم شما مثل بسیاری از طنزنویس‌ها مستعار است راستی چرا از اسم مستعار استفاده می‌کنی؟

ابوشهرزاد: از بیم آنکه بعضی سیاسیون صاحب این قلم را به بند کشند و قلم را بشکنند و نگذارند لایه‌های چهل و گمراهی را بشکافم و نور حقیقت را نمایان سازم. گروه‌های فشار، لباس شخصی‌ها،

چکمه‌پوش‌ها، کلاه‌پوری‌ها و بسیاری دیگر از گروه‌های مافیایی به دنبال...

میرزا ابنویس: خب، البته در برهه‌هایی از زمان طنزنویسانی بودند که به دلایل سیاسی و به خاطر در امان ماندن از آزار و اذیت صاحبان قدرت به نام مستعار پناه برده‌اند. اما بسیاری از اوقات چنین عذری نبوده ولی مثل اینکه طنزنویسان بر اساس یک رسم یا اصل یا عادت اسم مستعار به کار می‌برند. جان بابایت درست جواب بده!

ابوشهرزاد: راستش به دلایل و موارد بسیاری طنزنویسان از اسم مستعار استفاده می‌کنند که شرح همه آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. این که خود را کس یا چیز دیگر بنامیم تا هم بتوانیم حرف‌هایی را که روی دلمان تلخ‌بار شده بزنیم و هم از خشم و غضب آنهایی که می‌توانند برای ما دردسر (و گاهی حتی بیش‌تر از دردسر، درد همه‌جا) درست کنند در امان باشیم یکی از موارد استفاده است. گاه زیبایی، ظرافت و چندپهلوی‌بودن نام مستعار نویسنده کامل‌کننده و بخشی از متن است و گاه خود نام مستعار جدا از متن یا متن‌های نویسنده به‌تنهایی معنا و مفهومی طنزآمیز دارد که نشان‌دهنده ویژگی‌ها، دل‌مشغولی‌ها و دغدغه‌های شخصیت اوست به همین نام یا مسمای ابوشهرزاد دقت کنید. گاه نیز نام مستعار آشکارکننده یکی از ابعاد شخصیتی نویسنده است. نویسنده‌ای که در قالب‌های متفاوتی اعم از جدی و شوخی با نام واقعی و گاه حتی با نام مستعاری دیگر می‌نویسد. این دو شخصیت، دو بعد و دو لایه از وجود نویسنده با هم متفاوتند. چه از نظر خود نویسنده چه از نظر خواننده. پس بهتر آن است که با دو نام خواننده شوند تا خواننده هم در برقرارکردن ارتباط با هر کدام از شخصیت‌ها (به‌وسیله خواندن آثارشان) به دلیل تفاوت‌ها و گاه تناقض‌های ظاهری این شخصیت‌ها دچار ابهام و سردرگمی نشود.

و مواردی دیگر هم هست که باشد برای مصاحبه‌های بعدی!

میرزا ابنویس: خب، حالا نمی‌خواهی نام واقعی خود را بگویی؟

ابوشهرزاد: نه

میرزا ابنویس: این طوری امکان دارد خواننده‌های عزیز مجله فکر کنند من تو هستم یا تو من هستی یعنی ابوشهرزاد را با میرزا ابنویس اشتباه بگیرند.

ابوشهرزاد: مطمئن باش خوانندگان فرهیخته و با ذوق ما هرگز چنین اشتباه و کج‌سلیقگی را مرتکب نمی‌شوند. من این پرسش تو را نشنیده می‌گیرم و از خوانندگان عزیز هم ملتسمانه تقاضا می‌کنم به خاطر من این پرسش تو را نخوانده بگیرند.

میرزا ابنویس: نسبت شما با سردبیر اضافی؟

ابوشهرزاد: البته سردبیر اضافی انسان نازنینی است که قلمی نو و رشک‌برانگیز دارد و مطمئنم که تو به قلم او حسادت می‌کنی اما به‌رحال او یک مقاله‌نویس است و من یعنی ابوشهرزاد یک قصه‌نویس.

میرزا ابنویس: و نسبت ابوشهرزاد با آن شهرزاد قصه‌گو چیست؟

ابوشهرزاد: هه‌هه‌هه، هر آدمی که کمی عقل و سواد داشته باشد می‌داند ابوشهرزاد یعنی پدر شهرزاد.

میرزا ابنویس: از کجا معلوم قصه‌هایی که ابوشهرزاد می‌گوید مال شهرزاد بخت‌برگشته نباشد؟

ابوشهرزاد: چه فرقی می‌کند بین پدر و پسر این حرف‌ها نیست.

میرزا ابنویس: اما تا آنجا که من می‌دانم شهرزاد نام دختر است.

ابوشهرزاد: همه فرزندها برای پدر مثل هم هستند.

میرزا ابنویس: قصه‌های تو حتی اگر مال شهرزاد قصه‌گو هم نباشد خیلی آشنا به‌نظر می‌رسد. می‌شود بگویی آنها را قبلا کجا خوانده‌ام؟

ابوشهرزاد: توی دیدار آشنا

میرزا ابنویس: منظورم قبل از دیدار آشنا بود.

موضوع جالب این که هروقت می‌خواستم قصه‌های تو را برای کسی تعریف کنم اولش را که می‌شنید، می‌گفت: این قصه را قبلا شنیده‌ام.

ابوشهرزاد: ببین اگر منظورت زدن برچسب سرقت ادبی و این حرف‌هاست کور خوانده‌ای. درست است که بعضی از عناصر قصه‌های قدیمی

شرط می‌بندم شنل قرمزی در عمرش آبگوشت نخورده است

شکارگر خندیدن

مصاحبه اختصاصی
میرزا ابنویس با ابوشهرزاد
قسمت اول





ابوشهرزاد: بله. به نظر من معنای سرقت ادبی این است یا همین را چاپ می‌کنی یا اصلاً مصاحبه را چاپ نکن.

میرزا بنویس: خب، حالا بگو فرق این‌ها با کس رفتن چیست؟

ابوشهرزاد: ما انواع مختلف کس داریم: یک نوع کس داریم که از اجزای «پیتزا» است که در فارسی به آن «کس لقمه» می‌گوئیم دیگری کشی است که وسیله نگهداری... می‌باشد. نوعی دیگر کس... **میرزا بنویس:** باشد، باشد، من معذرت می‌خواهم. خوب شد؟ حالا درست جواب می‌دهی؟

ابوشهرزاد: اگر قول بدهی دیگر تکرار نشود.

میرزا بنویس: قول. اصلاً حرف را عوض می‌کنیم. آقای ابوشهرزاد چرا در قصه‌هایتان سراغ شخصیت‌هایی مثل پینوکیو، شئل قرمزی، جوجه اردک زشت نرفتی؟

ابوشهرزاد: بعید می‌دانم اینها بتوانند در دنیای قصه‌های ما دوام بیاورند و زندگی کنند آنها مال دنیای دیگری هستند. در آن دنیا متولد شده‌اند بزرگ شده‌اند و زندگی کرده‌اند. این دو دنیا با هم خیلی فرق دارند. آداب و رسوم، فرهنگ، افکار و عقاید و حتی آبهوای آنجا با دنیای قصه‌های ما شرقی‌ها فرق می‌کند (و همین چیزها هستند که یک دنیا را می‌سازند) مثلاً شرط می‌بندم شئل قرمزی در عمرش آبگوشت نخورده است.

میرزا بنویس: بعضی‌ها می‌گویند شما چرا قصه ماه پیشانی را نوشتید و قصه سیندرلا را که خیلی شبیه آن است و اسمش هم (یعنی اسم سیندرلا) با کلاس تر از ماه پیشانی است را ننوشتید!

(باز ابوشهرزاد چپ‌چپ نگاه می‌کند بعد آهی می‌کشد و پاسخ می‌دهد)

ابوشهرزاد: درست است که بسیاری از قصه‌ها مثل این دو قصه یا قصه لباس جدید پادشاه هانس کریستین آندرسن ریشه‌های مشترک دارند اما با توجه به قدمت و غنای فرهنگ و تمدن شرق اصل ریشه این قصه‌ها در شرق است و بدون هیچ تعصبی عاقلانه آن است که برای بهره‌گرفتن و بازآفرینی کاری به اصل آن رجوع شود.

۱. نگاه کنید به دوره نشریه سوره نوجوانان

ابوشهرزاد: خب راستش در پاسخ‌های قبلی هم گفتم بازآفرینی هم یک قالب است که می‌توان در نوع ادبی طنز به کار برده شود. جناب ابوالفضل زرویی نصرآبادی (ملانصرالدین) در کتاب افسانه‌های امروزی از این شیوه استفاده کرده. عمران صلاحی هم کارهایی به این سبک دارد و دیگران. یک نمونه خارجی آن هم فیلم‌های «شِرک» است. البته همان‌طور که گفتم هزار و یک دلیل برای رفتن سراغ این شیوه وجود دارد مثلاً در «شِرک» به نوعی به چالش کشیدن افسانه‌های قدیمی و حتی قهرمانان هالیوودی مد نظر است. به‌رحال بازآفرینی قصه‌های گذشته بوده، هست و خواهد بود.

میرزا بنویس: و فرق کار شما با دیگران که از همین کارها کرده‌اند؟

ابوشهرزاد: البته کار من بسیار فاخرتر از کار دیگران است ولی به‌طور کلی دلایل هر نویسنده برای استفاده از این قالب در آثاری که خلق می‌کند تاثیر مستقیم می‌گذارد و باعث تمایز این آثار با هم دیگر می‌گردد. من هم می‌خواستم معروف‌ترین شخصیت‌ها و قصه‌ها را با اهدافی که گفتم در دنیای امروزی آزمایش کنم.

میرزا بنویس: حالا که خیالمان راحت شد برگردیم سراغ سؤالی که داشتیم زمینه‌سازی برایش می‌کردم؛ سرقت ادبی یعنی چه؟

(برای مدتی طولانی ابوشهرزاد چپ‌چپ به میرزا بنویس نگاه می‌کند و سپس پاسخ می‌دهد)

ابوشهرزاد: سرقت ادبی مقابل سرقت بی‌ادبی است. در سرقت بی‌ادبی آدم‌های بی‌تربیت نویسند، نمایی قلم به دست مزدور بدون ذکر ماخذ و منبع، کار دیگران را برمی‌دارند و یواشکی بین کارهای خودشان و به اسم خودشان جامی‌زنند. ولی در سرقت ادبی با این که شخص همان کار بد را می‌کند ولی ادب به خرج می‌دهد و در پانویس یا آخر کتاب منبع و ماخذ مطلب سرقت‌شده را ذکر می‌کند.

میرزا بنویس: مطمئنی؟

در کارهای من دیده می‌شود و به همین دلیل هم قصه‌ها آشنا به نظر می‌رسد اما در حقیقت قصه‌های این‌وری نوعی بازآفرینی آن قصه‌ها می‌باشد یعنی ساختن بنایی کاملاً نو و متفاوت با مصالح و عناصر قدیمی و آشنا.

میرزا بنویس: خب وقتی ما خود قصه‌های قدیمی را داریم چه لزومی به بازآفرینی آنها و خلق قصه‌های تازه هست؟

ابوشهرزاد: به هزار و یک دلیل؛ مهمترین دلیلی که خود من برای نوشتن «قصه‌های این‌وری» داشتم قرار دادن شخصیت‌هایی که از توی تاریخ و قصه‌ها می‌آیند در موقعیت‌های امروزی بود بیشتر وقت‌ها این شخصیت‌ها با همان مشکلی که در قصه‌های قدیمی درگیر بودند مواجه می‌شدند اما با شرایط امروزی و جالب این که مجبور بودند با ابزار و وسایل امروزی هم به حل آن مشکل بپردازند و همین موضوع هم باعث به‌وجود آمدن موقعیت طنز می‌شد. گاه نیز قصه نتیجه این اصل ساده بود که از یک فکر اولیه می‌توان بی‌نهایت قصه ساخت. ساده کردن مسئله و به بازی گرفتن موضوع‌های مهم و قراردادن آنها در اختیار شخصیت‌های آشنای قصه‌های عامیانه بعد دیگری از طنز کار بود. البته این‌ها را من نباید بگویم بلکه کارشناسان در جلسات بلکه همایش‌های نقد و بررسی «قصه‌های این‌وری» به‌عنوان محاصل کارهای پژوهشی خود بیان کنند. اما این جانب از روی تواضع کار آنها را راحت می‌کنم.

میرزا بنویس: خیلی ممنون اما سؤالی این‌جا برای من پیش آمد تو گفتی به هزار و یک دلیل و تنها سه دلیل برای کارهای خودت ذکر کردی پس حتماً دلایل دیگر مال داستان‌های دیگران است. آیا کسان دیگر هم بوده‌اند که شبیه این قصه‌ها را نوشته یا گفته باشند؟

ابوشهرزاد: اصلاً و ابداً قصه‌های این‌وری توی دنیا تک است.

میرزا بنویس: بین اگر راستش را نگویی ما این مصاحبه را توی مجله چاپ می‌کنیم آن وقت خوانندگان فرهیخته حرف‌های تو را می‌خوانند و... خیلی بد می‌شود.